

اختیار قاضی در عفو مجرمان

عابدین مؤمنی،^۱ اصغر اجداد^۲
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۶)

چکیده

عفو، اقدامی است که به منظور اسقاط تمام یا قسمتی از مجازات محکومان صورت می‌گیرد. براساس فقه اسلامی، این حق، در تعزیرات، به طور مطلق در اختیار حاکم است، اما در حدودی که حق‌الله هستند، حاکم به شرطی مجاز به عفو است که جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، خواه مجرم توبه کند یا نکند و عفو وی به مصلحت باشد یا مفسده‌ای بر عدم عفو، مترتب باشد. حق عفو، مختص معصوم(ع) نبوده و در عصر غیبت، در اختیار ولی فقیه است، اما سایر قضات مأذون از طرف ولی فقیه، حق عفو ندارند، مگر اینکه ولی امر، افزون بر مقام قضایی، اختیار عفو را نیز بر عهده آنها گذاشته باشد. **کلیدواژه‌ها:** عفو حاکم، عفو قاضی، مجازات، جرم.

طرح مسئله

هرچند در همه اعصار و جوامع مختلف، مجازات، به عنوان متداول‌ترین واکنش در برابر جرم و مجرم، اعمال شده است؛ اما نهاد عفو نیز دارای سابقه تاریخی بوده و از دوران بسیار کهن در کنار مجازات، وجود داشته است و افرادی که مرتکب جرم می‌شدند، در مواردی و با شرایطی مورد عفو قرار می‌گرفتند.

از دیدگاه مکتب اسلامی نیز ارتباط افراد جامعه با همدیگر، بر پیوند ناگسستنی اخوت بنا نهاده شده است. پیوندی که تقویت و تحکیم آن، با گسترش و نهادینه شدن فرهنگ عفو که ثمره آن، صلح، صمیمیت و وحدت است، رابطه مستقیمی دارد.

۱. دانشیار دانشگاه تهران / m.moumeni@gmail.com

۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی (نویسنده مسئول) /
aajdad@yahoo.com

در فقه اسلامی، مجازاتهای مختلفی برای جرایم در نظر گرفته شده است که عبارتند از: حدود، قصاص، دیات و تعزیرات. حق عفو هریک از این مجازاتها، بسته به نوع آن و اینکه آن مجازات جزء حقوق الله است یا حقوق الناس، متفاوت خواهد بود و در هریک از آنها، شخص یا اشخاص خاصی، حق عفو خواهند داشت. از جمله مسائلی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که در این میان، قاضی از چه اختیاری برخوردار است؟ آیا اصولاً عفو وی مشروعیت دارد، یا نه؟ با فرض مشروعیت عفو، موارد و مصادیق آن کدامند؟ آیا طرق اثبات جرم، در اعطای حق عفو مؤثر است؟ نقش توبه در این میان چیست؟ و مهم‌تر از همه در فرض مشروعیت، آیا مراد از قاضی، قاضی معصوم است یا حاکم اسلامی (والی، ولی امر، امام به معنی عام) نیز اختیار عفو دارد؟ آیا قضاات امروزی که در دادگاهها دارای سمت قضایی هستند، نیز دارای حق عفو می‌باشند یا خیر؟

نوشتار حاضر، این فرضیه را که «عفو، در عصر غیبت از اختیارات ولی فقیه بوده و سایر قضاات مأذون از طرف وی، تنها در صورتی حق عفو دارند که افزون بر مقام قضایی، اختیار عفو نیز بر عهده آنها گذاشته شده باشد» را با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و با استفاده از ابزارهایی چون مطالعه و فیش‌برداری از کتابها و مقالات فقهی و حقوقی، به شیوه کیفی و محتوایی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

پیش از ورود به بحث اصلی، بررسی مفاهیم پایه‌ای و اساسی، مفید فایده است. هرچند در نظر اول، بعضی از موضوعات، واضح و بحث از آنها مفروغ‌عنه جلوه می‌نماید؛ اما تعمق در موضوعات، خلاف این مطلب را ثابت و مسلم می‌کند. با توجه به این امر، ابتدا به تبیین مفاهیمی چون قاضی و عفو که اساس تحقیق بر پایه آنها استوار است، پرداخته می‌شود، سپس، اختیار قاضی در عفو هریک از مجازاتها به صورت جداگانه و در نهایت، مقام صالح برای عفو، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در واقع، در بخش اخیر، به این مطلب پرداخته می‌شود که آیا در مواردی که عفو قاضی، صحیح قلمداد شده، مراد از قاضی، تنها قاضی معصوم است، یا شامل قضاات غیر معصوم نیز می‌شود؟ در صورت شمول، آیا فقط شامل ولی امر می‌شود، یا سایر قضاات را نیز دربر می‌گیرد؟

تعریف قاضی

قاضی، اسم فاعل قضاء است، بنابراین با تبیین مفهوم قضاء، معنای قاضی نیز آشکار می‌شود. در کتابهای لغت، معانی مختلفی برای قاضی ذکر شده است (ر.ک: انیس، ۱۳۷۹ش، ۷۴۳؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ۲۰۹/۱۱؛ طریحی، ۱۴۱۴ق، ۱۴۸۹/۳؛ فیومی، ۱۴۲۵ق، ۵۰۷/۱؛ رازی، ۱۴۲۱ق،

۵۴۰) که به نظر می‌رسد می‌توان همه آن معانی را به یک معنای واحد برگرداند و گفت: قضاء در لغت عبارت است از قطع کردن، حتمی نمودن و تمام کردن امری.

فقه‌های متقدم، تعریفی برای قضاء، ذکر نکرده‌اند که یا به دلیل اتحاد یا نزدیکی معنای لغوی قضاء با معنای اصطلاحی آن و یا به دلیل روشن بودن معنای آن، نزد مردم بوده است که متعرض آن نشده‌اند. ظاهراً اولین تعریف، توسط محقق حلی در *المختصر النافع* انجام گرفته است. او قضاء را چنین تعریف کرده است: «ولایه الحکم شرعاً لمن له اهلیه الفتوی بجزئیات القوانین الشرعیه علی اشخاص المعینه باثبات الحقوق و استیفاءها للمحق» (ابن فهد حلی، ۱۴۱۲ق، ۴۵۱).

با دقت در تعاریف فقهای عظام از قضاء، روشن می‌شود که آنان در تعریف قضاء، اتفاق نظر ندارند؛ برخی از آنان، قضاء را صرف حکم کردن، ختم دعوا و ختم اختلاف می‌دانند (فاضل آبی، بی‌تا، ۴۹۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۴۸/۶؛ خوبی، ۱۴۰۷ق، ۳/۱؛ مروارید، ۱۴۱۰ق، ۵۱۴؛ ابن عابدین، ۱۴۰۵ق، ۳۵۲؛ خمینی، بی‌تا، ۵۳۵/۴؛ کاسانی، ۱۴۰۹ق، ۳/۷)، اما گروهی دیگر، قضاء را «ولایت شرعی - خواه ولایت خاص و خواه ولایت عام - بر حکم و مصالح عامه» تعریف نموده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۱۶۸/۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۳/۲؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ۳۸۵/۲؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴ق، ۲۳۱/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۳۵۲/۱۳؛ اصفهانی، ۱۴۰۵ق، ۳۵۳/۲؛ حسینی میلانی، بی‌تا، ۱۱؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۰۸ق، ۳۸).

به نظر می‌رسد مناسب‌تر این است که با جمع تعاریف ذکر شده، قضاء را چنین تعریف نماییم: قضاء عبارت است از فصل خصومت بین متخاصمین و تطبیق احکام بر موارد جزئی؛ خواه برای فصل خصومت و خواه در مصالح عامه (مانند امور حسبی).

اقسام قاضی

با توجه به اینکه احکام متفاوتی بر قاضی معصوم و غیرمعصوم، مترتب است، بنابراین در زیر، توضیحاتی در خصوص این دو دسته از قضات، ارائه می‌شود:

۱. قاضی معصوم

منصب قضاوت، از مناصب جلیله‌ای است که از طرف خداوند متعال برای پیامبر(ص) و از طرف او برای ائمه معصومان(ع) ثابت است (خمینی، بی‌تا، ۸۱/۴).

۲. قاضی غیرمعصوم (قاضی مجتهد و قاضی مأذون)

در صورت عدم حضور امام معصوم(ع)، چنان‌که در این زمان ملاحظه می‌شود، قضای فقهی از فقهایی که جامع‌الشرایط فتوا دادن باشد، نافذ خواهد بود. در این باره اختلاف‌نظری وجود ندارد، بلکه هر دو نوع اجماع نیز بر آن تعلق گرفته است (محقق حلی، ۱۳۷۷ش، ۱۶۴۸/۴).

آنچه در اینجا مورد بحث واقع می‌شود، بعد از مفروغ‌عنه گرفتن اشتراط علم و آگاهی کافی در قاضی است؛ زیرا از شرایطی که در روایات، بر آن تأکید شده، علم قاضی به همه مسائلی است که در حیطه شغل او قرار دارد (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۳۱/۴۰؛ طوسی، ۱۴۱۷ق، ۲۲۷/۳)، اما آیا لازم است قاضی مجتهد باشد؟ یا مقلد آگاه و زبردست و مأذون از طرف مجتهد نیز حق قضاوت دارد؟ مقلدی که فتوای مجتهد جامع‌الشرایط را در تفصیل واقعه به خوبی می‌داند و دیگر شرایط قاضی شرع را نیز دارا است؟

فقه‌های امامیه در این زمینه اختلاف نظر دارند که می‌توان، نظرات آنان را در چهار گروه زیر خلاصه نمود:

۱. گروهی به اعتبار علم در قاضی پرداخته‌اند؛ اما به این مسئله که این آگاهی باید تا چه حدی باشد، اشاره نکرده‌اند (ابن‌بابویه، ۱۴۱۵ق، ۱۴۷).

۲. فقهایی که هرچند واژه اجتهاد را به کار نبرده‌اند، اما علم را چنان تفسیر کرده‌اند که قابلیت انطباق به اجتهاد را دارد (ر.ک: طوسی، ۱۳۵۱ش، ۱۰۰/۸).

۳. گروه سوم به اعتبار اجتهاد در قاضی تصریح کرده‌اند (ر.ک: همان، ۲۲۷/۳؛ محقق حلی، ۱۳۷۷ش، ۵۹/۴؛ حلی، ۱۴۱۹ق، ۲۰۱/۲؛ سبزواری، بی‌تا، ۲۶۱/۲؛ آشتیانی، ۱۳۶۳ش، ۴؛ عراقی، بی‌تا، ۱۱۰).

۴. چهارمین گروه از فقه‌های امامیه، به صراحت منکر اجتهاد در قاضی هستند (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۲ش، ۱۵/۴۰-۱۸).

فقه‌های اهل سنت نیز در این باره اختلاف نظر دارند؛ حنابله، مالکیه، شافعیه و تعدادی از حنفیه، اجتهاد را در قاضی معتبر دانسته‌اند (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۷۴۷-۷۴۶/۶؛ ابن‌قدامه، بی‌تا، ۳۸۲/۱۱؛ ماوردی، بی‌تا، ۶۷و۶۶)، در حالی که جمهور فقه‌های حنفیه، قائل به جواز قضاوت مقلد هستند (ابن‌رشد، ۱۴۱۱ق، ۴۶۰/۲).

حال سؤال اصلی این است که آیا با فرض اعتبار اجتهاد در قاضی، مجتهد می‌تواند به مقلدی اذن قضاوت دهد یا خیر؟

ظاهر اطلاق عبارات کسانی که اجتهاد را شرط دانسته‌اند، این است که اجتهاد، شرط اهلیت قاضی برای قضاوت است، به طوری که در صورت فقدان آن، به هیچ وجه او شایسته احراز این منصب نیست.

شهید ثانی اولین کسی است که با صراحت می‌گوید: «حکم مقلد به نیابت از مجتهد، جایز نیست» (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۳۵۲/۲). به دنبال ایشان، میرزا حبیب‌الله رشتی، آشتیانی و عراقی

نیز گفته‌اند: مجتهد، حق نصب یا توکیل مقلد را ندارد (ر.ک: رشتی، ۱۴۰۱ق، ۵۱-۴۸؛ آشتیانی، ۱۳۶۳ش، ۹؛ عراقی، بی تا، ۱۲-۱۶).

تعریف عفو

عفو در لغت عربی به معنای بخشایش، زدودن، پاک شدن و گذشت آمده است (بندریگی، ۱۳۶۳ش، ۲۱۶۹). در لغت فارسی نیز، عفو به معنای بخشودن، از گناه کسی درگذشتن، بخشایش (عمید، ۱۳۷۱ش، ۱۷۷۲/۳) و گذشت کردن (معین، ۱۳۸۲ش، ۲/۲۳۱۹) آمده است. آیاتی که مشتمل بر واژه عفو یا واژه‌هایی هستند که بر معنی عفو دلالت می‌کنند (مانند رحمت، مغفرت و ...) به روشنی گویای موضوع گذشت و بخشش هستند (ر.ک: آل عمران، ۴؛ یوسف، ۵؛ حجر، ۷). امام صادق (ع) در تعریف عفو می‌فرماید: «... عفو آن است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری نسبت به تو واقع شود، بی او نروی و به او اظهار نکنی و از ظاهر و باطن فراموش کنی و احسان را به او زیاده‌تر از پیش کنی» (گیلانی، ۱۳۷۷ش، ۱/۳۷۴). بنابراین می‌توان گفت: عفو از نظر فقهی، عبارت است از ترک کیفر و مجازات. اما در اصطلاح حقوقی، به معنای اسقاط مجازات به وسیله رئیس کشور یا امام است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸ش، ۴/۲۵۵۲).

اختیار قاضی در عفو مجرمان

لازمه بررسی جنبه‌های مختلف این مسئله، بحث از سه دسته مجازات (حدود، قصاص و دیات، و تعزیرات) است که در زیر به صورت مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱. اختیار قاضی در عفو حدود^۳

به دو دسته تقسیم می‌شود: اول) حدودی که حق الناس محض‌اند؛ مانند: حدّ قذف. دوم) حدودی که حق الله محض‌اند؛ مانند: حدّ زنا و حدّ شراب‌خواری.

۳. حدود، جمع حدّ و در لغت به معنی منع و بازداشتن آمده است (جوهری، ۱۹۹۰م، ذیل ماده «حدّ»). از نظر فقهی، حدود عبارت است از هر جرمی که مجازات آن معین و معلوم باشد (محقق حلی، ۱۳۷۷ش، ۴/۱۳۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۲/۴۲۳؛ ابن‌همام، ۱۴۲۲ق، ۵/۲۱۲). قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۱۳ از اقوال فقها تبعیت کرده و بیان می‌دارد: «حدّ به مجازاتی گفته می‌شود که نوع و میزان و کیفیت آن در شرع تعیین شده باشد». حدود به اعتبار صاحبان حق، به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱- حدودی که مخصوص خداوند متعال است (حق الله محض) ۲- حدودی که مخصوص بندگان است (حق الناس محض) ۳- حدودی که مشترک میان خداوند و بندگان است (حقوق مشترک) (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۷ق، ۳/۴۹۵).

۱-۱. حدودی که حق الناس اند

حق گذشتن از حدی که حق الناس محض است؛ مانند حدّ کذب، مطلقاً با صاحب حق است؛ چه قبل از مرافعه و چه بعد از آن؛ چه قبل از صدور حکم و چه بعد از آن (حلی، ۱۴۰۳ق، ۴۱۶؛ مفید، ۱۴۱۰ق، ۷۹۲).

برای اثبات اینکه در حدود الناس محض، حق عفو با صاحب حق است و امام، اختیار عفو ندارد، به ادله زیر استناد شده است:

۱. اجماع

در مورد اینکه حق عفو در حدود الناس محض، با صاحب حق است و ولی امر، حق عفو ندارد، ادعای اجماع شده است (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۴۱/۴۲۴).

۲. روایات

برای اثبات اینکه در حدود الناس محض، حق عفو با صاحب حق است، به روایات زیر استناد شده است:

- روایت حسین بن خالد از امام صادق(ع): «... اگر حق از حقوق الله باشد، اقامه آن بر امام واجب است و اگر از حقوق الناس باشد، اقامه آن برای مردم است» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۵۷/۲۸).

- روایت سکونی: «... درباره حق مسلمان یا غیرمسلمان، جز با اجازه او نمی توان شفاعت کرد» (همان، ۳۳۱/۱۸).

بنابراین، علاوه بر اینکه عفو، خلاف قاعده بوده و اثبات آن برای شخص، نیازمند دلیل می باشد، ادله فوق نیز تصریح دارند که عفو حدودی که حق الناس محض اند با اولیای دم آن است و ولی امر حق عفو این دسته از حدود را ندارد.

در مورد سند روایت اول باید گفت: «حسین بن خالد» میان دو نفر مردد است: یکی «حسین بن خالد صیرفی» که از اصحاب امام کاظم(ع) بوده و مدح شده است و دیگری «حسین بن خالد خفاف» که از اصحاب امام صادق(ع) بوده و وثاقت او اثبات نشده است (خویی، ۱۴۱۳ق، ۱۱۰/۲)، بنابراین، به دلیل تردید، سند این حدیث معتبر نمی باشد. لیکن روایات راوی دوم، یعنی سکونی، مورد عمل علمای شیعه، قرار گرفته است (همان، ۱۰۶/۳).

در مورد دلالت هر دو روایت نیز باید گفت: این مطلب در صورتی صحیح است که حق الناس محض، وجود داشته باشد، اما به نظر می رسد: حق الناس صرف، در حقوق اسلامی به معنای واقعی آن، قابل تصور نباشد؛ زیرا مجرم به نحوی، از اوامر الهی مخالفت کرده یا اینکه مرتکب یکی از نواهی حضرت باری تعالی شده است؛ برای نمونه: حق قصاص که به عنوان حق الناس محض مطرح شده است، واجد جنبه حق الهی نیز می باشد؛ زیرا قاتل، فعل حرامی انجام داده است.

احتمالاً از این منظر است که فقهای اهل سنت، همه حدود را حق الله می‌دانند (فتحی بهنسی، ۱۴۰۹ق، ۹۷). ماده دو قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ش نیز بیان می‌دارد: «کلیه جرایم دارای جنبه الهی هستند». بنابراین، می‌توان گفت: در آن دسته از روایات و متون فقهی که برخی از جرایم، حق الناس شمرده شده‌اند، جرایمی هستند که جنبه حق الهی آنها بسیار کم‌رنگ است.

۱-۲. حدودی که حق الله‌اند

مراد از حدودی که حق الله‌اند، حدودی است که حق خداوند متعال به شمار می‌آیند. سبب حدودی که حق الله‌اند، گاهی سرپیچی از فرمان خدا است (مانند حدّ شراب‌خواری) و گاهی سبب آن، تجاوز به حقوق مردم است (مانند حدّ دزدی) (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۰ق، ۱۱).

۱. قائلان به عدم صحت عفو

غالب فقهای اهل سنت معتقدند: همه حدود، حق الله‌اند و هیچ‌کس، حتی امام، حق عفو این حدود را ندارد. یکی از علمای اهل سنت در این رابطه می‌گوید: «اگر کسی به جهت دیگری، غیر از جهل، بر حدود الهی حکم نکند، فاسق و کافر است» (عوده، ۱۹۶۳م، ۲۸۳/۱). مهم‌ترین دلیلی که قائلان به نظریه فوق به آن استناد کرده‌اند، آیات زیر می‌باشد:

– «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مانده، ۴۴).

– «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مانده، ۴۵).

۲. قائلان به صحت عفو

فقهای امامیه، در اصل جواز عفو کسی که مرتکب جرم مستوجب حدّ الهی شده است، از سوی امام و حاکم، فی‌الجمله، اتفاق نظر دارند (محقق حلی، ۱۳۷۷ش، ۱۳۹/۴). اما در این مورد اختلاف نظر دارند که آیا صحت عفو فقط شامل شخصی می‌شود که جرم او با اقرار ثابت شده، یا شامل شخصی که جرمش با شهادت شهود ثابت شده نیز می‌شود؟

فقهای عظام در این رابطه، نظریات زیر را بیان داشته‌اند:

برخی از فقهای امامیه معتقدند: امام، تنها در صورتی حق عفو مجرم را دارد که اولاً؛ جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، نه شهادت. ثانیاً؛ مجرم پس از اقرار، توبه کرده باشد (طوسی، بی‌تا، ۶۹۶؛ طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ۵۲۱/۲).

نظریه فوق، مختار مشهور فقهای امامیه می‌باشد، حتی برخی بر این نظر ادعای اجماع کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۲۹۳/۴۱؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ۱۷۶/۱). بنابر، این نظریه، اگر جرم به وسیله شهادت ثابت شده باشد، امام حق عفو ندارد؛ خواه توبه کند، یا توبه نکند. همچنین اگر جرم مجرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، اما مجرم توبه نکرده باشد، امام حق عفو وی را ندارد.

مهم‌ترین دلیل این گروه، روایات می‌باشد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۲۸/۴۰، ۴۱ و ۲۵۰) که پس از بررسی آنها، این نتیجه حاصل شد که مضمون همه این روایات، از نظر دلالت بر اینکه آیا در عفو لازم است که جرم با اقرار ثابت شده باشد یا خیر؟ و اینکه آیا توبه مجرم لازم است یا خیر؟ تقریباً یکسان می‌باشند. بنابراین در ذیل تنها به روایتی از امام صادق (ع) اشاره می‌شود: امام صادق (ع) فرمود: «... هرگاه پینه‌ای اقامه شود، امام نمی‌تواند ببخشد، اما هرگاه خود انسان به زیان خویش اقرار کند، اختیار با امام است؛ اگر بخواهد، می‌بخشد و اگر نخواهد، نمی‌بخشد» (همان، ۲۸/۴۱).

به نظر می‌رسد روایات فوق و روایات دیگری که به آنها استناد شده است (ر.ک: همان، ۲۸/۴۰، ۴۱ و ۲۵۰)، علاوه بر اینکه ضعف سندی دارند، از نظر دلالت نیز اخصّ از مدعی بوده و نمی‌توانند ادعای این گروه را ثابت کنند؛ زیرا همه این روایات، بر جواز عفو در صورت ثبوت جرم با اقرار، دلالت دارند، اما هیچ‌یک از آنها دلالتی بر شرطیت توبه ندارند. صاحب جواهر می‌گوید: «در هیچ‌یک از این روایات، توبه مقرر، شرط جواز عفو دانسته نشده است» (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۴۱/۲۴۹). میرزا جواد آقا تبریزی نیز می‌گوید: «مشهور، عفو امام را مقید به توبه نموده‌اند، اما این تقیید دلیل ندارد» (تبریزی، ۱۴۱۷ق، ۷۳).

گروه دیگر معتقدند: اگر جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، حاکم شرع مطلقاً حق عفو دارد؛ خواه مجرم توبه کند و خواه توبه نکند (مکارم شیرازی، ۱۶).

همان‌گونه که در ایراد استدلال به روایاتی که توسط گروه اول، ارائه شده بود، اشاره گردید، دلیلی بر شرطیت توبه وجود ندارد؛ زیرا تنها دلیلی که قائلان به اشتراط توبه ارائه داده بودند، روایات بود و در مورد این روایات نیز گفته شد: علاوه بر اینکه از جهت سند، ضعیف می‌باشند، از نظر دلالت نیز اخصّ از مدعی بوده و نمی‌توانند ادعای این گروه را ثابت کنند؛ زیرا در هیچ‌یک از آنها، توبه مقرر، شرط جواز عفو دانسته نشده است (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۴۱/۲۴۹). بنابراین می‌گوییم: همه روایات، مطلق بوده و در آنها اثری از تقیید به مورد توبه وجود ندارد. آیت‌الله خوئی در این باره می‌نویسد: «هرچند مشهور، جواز عفو را مقید به توبه نموده‌اند، اما دلیل این تقیید، معلوم نیست، اگر اجماعی باشد، حرفی نیست، اما چنین اجماعی وجود ندارد، بلکه مقتضای روایاتی که بر جواز عفو امام دلالت دارند، اعم از توبه و عدم توبه توسط مقرر می‌باشد» (خوئی، ۱۴۰۷ق، ۱۷۷/۱).

برخی دیگر معتقدند: اگر مجرم، بعد از اثبات جرم، توبه کند، امام مخیر است او را عفو کند یا حدّ را اجرا نماید؛ خواه جرم او به وسیله شهادت ثابت شده باشد و خواه به وسیله اقرار (ر.ک: مفید، ۱۴۱۰ق، ۷۷۷؛ حلی، ۱۴۱۷ق، ۴۰۷).

ابن زهره می‌گوید: «اگر شخص بعد از ثبوت زنا، توبه کند؛ امام حق عفو دارد» (حلبی، ۱۴۱۷ق، ۶۲۲). چنان‌که ملاحظه می‌شود، براساس این نظر، پس از ثبوت جرم، اگر مجرم توبه کند، امام حق عفو دارد؛ خواه جرم او به وسیله شهادت ثابت شده باشد، خواه به وسیله اقرار، یا به وسیله علم قاضی و ...

این گروه برای اثبات نظر خود به ادله‌ای استناد کرده‌اند که در ذیل پس از ذکر مهم‌ترین آنها، به بررسی و نقد آنها پرداخته می‌شود:

۱. قیاس اولویت: توبه، موجب سقوط عذاب اخروی است، بنابراین کسی که در آخرت مجازات نشود، به طریق اولی در دنیا نیز مجازات نخواهد شد (حلبی، ۱۴۰۳ق، ۴۰۹). در ردّ استدلال فوق، تفسیرهای بسیاری ارائه شده است (ر.ک: مرعشی، ۱۳۷۵ش، ۲۷؛ منتظری، بی‌تا، ۵۸/۱) که به نظر می‌رسد، در ردّ این استدلال کافی است بگوییم: این قیاس مع‌الفارق است؛ زیرا مجازات اخروی، براساس کفر و فسق است، اما عذاب دنیوی براساس مصالح جامعه.

۲. اصل برائت: دومین دلیل این گروه، این است که اگر در اجرای حد بر مجرم، تردید کنیم، حد ساقط می‌شود (مرعشی، ۱۳۷۵ش، ۲۶). در ردّ این استدلال نیز می‌توان گفت: اصل برائت در صورتی جاری می‌شود که دلیلی وجود نداشته باشد، در حالی که ما دلیل (روایت) داریم مبنی بر اینکه حاکم شرع تنها در صورتی حق عفو دارد که جرم مجرم با اقرار ثابت شده باشد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۴۰/۲۸، ۴۱ و ۲۵۰).

۳. عموم تعلیل در خبر: شیخ مفید به عموم تعلیل در خبر: «و اذا كان الامام الذي من الله ان يعاقب عن الله كان له ان يمن عندالله...» (همان، ابواب مقدمات الحدود و احكامها العامه)، استناد کرده و معتقد است: امام، بعد از اثبات جرم توسط بیّنه نیز می‌تواند عفو کند. اما در اشکال این استدلال باید گفت: عموم این خبر توسط روایات دیگر (روایاتی که عفو را در صورت قیام بیّنه جایز نمی‌شمارند)، قابل تخصیص است. از جمله این روایات، این روایت می‌باشد که امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: «هنگامی که شهود شهادت بدهند، امام حق عفو ندارد، اما هنگامی که انسان خودش اقرار کند، این در اختیار امام است» (همان، ۳/).

۴. روایت ضریس کنانی: ضریس کنانی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: «لا يعفى عن الحدود التي دون الامام فأما ما كان من حق الناس في حد فلا بأس بأن يعفا عنه دون الامام» (همان، ۱/). در جواب این دلیل باید گفت: روایت فوق مطلق بوده و قبل از قیام بیّنه و بعد از قیام بیّنه را شامل می‌شود و در نتیجه به وسیله روایات دیگر تخصیص می‌خورد. علاوه بر آن، این روایت، در صدد بیان این مطلب است که عفو از اختیارات امام(ع) است و موارد و جزئیات و چگونگی صدور عفو را روایات دیگر بیان کرده‌اند که از جمله این جزئیات این است که امام، بعد از اثبات بیّنه نمی‌تواند عفو کند.

آخرین نظریه، نظریه‌ای است که تنها ابن‌ادریس به آن معتقد است. طبق این نظریه، حاکم شرع تنها در صورتی حق عفو دارد که حد، موجب هلاکت باشد، مانند رجم، اما در حدی که موجب مرگ نیست (مانند جلد)، حاکم شرع حق عفو ندارد. دلیل ابن‌ادریس این است که فقها تنها نسبت به مجازاتی که موجب هلاکت است، اجماع دارند و نسبت به سایر مجازات‌ها اجماعی وجود ندارد (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۷ق، ۳/۴۴۴). اما باید گفت: اطلاق روایاتی که بر صحت عفو توسط حاکم شرع دلالت دارند، بر ردّ فرمایش ابن‌ادریس کفایت می‌کند.

با توجه به مطالب فوق می‌توان نظریات متعدد در مورد جواز عفو را چنین خلاصه نمود:

۱. نظریه جواز عفو حد، در صورت توبه مجرم؛ خواه جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، خواه به وسیله شهادت.
۲. نظریه جواز عفو حد، در صورت توبه بعد از اقرار.
۳. نظریه جواز عفو حد، در صورت اقرار به صورت مطلق؛ خواه مجرم توبه کند، خواه توبه نکند.

۴. نظریه جواز عفو حد، در صورتی که حد، موجب هلاکت باشد (نظریه ابن‌ادریس).

به نظر می‌رسد نظریه اول قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً؛ روایات، تنها شامل مواردی می‌شود که حد با اقرار ثابت شده باشد، نه با بیّنه. ثانیاً؛ دلایلی که امر به اجرای حدود می‌کنند، بیانگر این مطلب هستند که ترک حد یا عفو آن، پس از ثابت شدن جایز نیست، مگر اینکه دلیل خاصی وجود داشته باشد که در مورد بیّنه چنین دلیلی وجود ندارد.

نظریه دوم نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا دلیلی بر تقیید صحت عفو، در صورت توبه وجود ندارد؛ زیرا روایات به صورت مطلق بوده و دلالت بر جواز عفو، در صورت ثبوت جرم با اقرار دارند و هیچ‌یک از آنها، دلالتی بر اشتراط توبه ندارند.

نظریه چهارم نیز فاقد دلیل موجه بوده و اطلاق روایاتی که دلالت بر صحت عفو توسط حاکم شرع دارند، برای این نظریه کافی است.

بنابراین، نظریه سوم، موجه به نظر می‌رسد؛ یعنی اگر جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، حاکم شرع مطلقاً حق عفو دارد؛ خواه مجرم توبه کند و خواه توبه نکند؛ زیرا دلیلی بر شرطیت توبه وجود ندارد و روایاتی که فائلان به اشتراط توبه به آنها استناد کرده‌اند، علاوه بر اینکه از جهت سند، ضعیف می‌باشند، از نظر دلالت نیز اخصّ از مدعی بوده و نمی‌توانند ادعای این گروه را ثابت کنند؛ زیرا در هیچ‌یک از آنها، توبه مقرر، شرط جواز عفو دانسته نشده است.

۲. اختیار قاضی در عفو قصاص و دیات

ظاهر، آن است که حاکم، حق عفو مجازات قصاص و دیات را ندارد و این مجازات‌ها جز از سوی صاحبان حق و با اجازه آنها قابل عفو نخواهد بود؛ زیرا قصاص و دیات از حقوق الناس بوده و

چنین چیزی مقتضی حق الناس بودن و بر طبق قاعده می باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۰ق، ۲۹). در ذیل به تفصیل، ادله عدم جواز عفو، مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد:

۱. عدم جواز عفو، موافق قاعده است: آیاتی که امر به اجرای حدود می کنند، بیانگر این مطلب هستند که عفو یا ترک حد، پس از ثابت شدن موضوعش جایز نیست، مگر اینکه دلیل خاصی داشته باشیم؛ بنابراین، اگر دلیل خاصی نداشته باشیم، باید به همان عموماً رجوع کنیم (همان، ۱۴). در مورد قصاص نیز - که در واقع یکی از حدود حق الناس به شمار می رود - دلیل خاصی وجود ندارد (همان، ۲۹). بنابراین اصل، عدم جواز عفو و ترک حدود، توسط حاکم، جاری خواهد شد.

۲. عدم جواز عفو، موافق روایات است: برخی از روایات دلالت بر این مطلب دارند که حاکم، حق عفو قصاص و دیات را ندارد. مانند روایت سکونی که به این شرح می باشد: «درباره حق مسلمان یا غیرمسلمان، جز با اجازه او، نمی توان شفاعت کرد» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۳۳۱/۱۸). با این استدلال که حقوق الناس، ویژه انسانها بوده و اختیار این حق به خود انسانها واگذار شده است، بنابراین با توجه به اینکه حق قصاص و اخذ دیه نیز یکی از حقوق الناس است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۰ق، ۲۶۹)، شخص دیگری، حتی حاکم، بدون موافقت صاحب حق قصاص یا صاحب حق دیه، اختیار عفو ندارد. اما باید توجه نمود، با توجه به اینکه حاکم می تواند برای هر جرمی، تعزیری قرار دهد، در صورتی که صاحب حق قصاص یا دیه، مجرم را عفو کند، می تواند او را در مقابل جرمی که مرتکب شده، محکوم به تعزیری مناسب با جرم او نماید.

۳. اختیار قاضی در عفو تعزیرات

اکثریت فقها معتقدند: جاری کردن، اندازه، نوع، کیفیت و عفو تعزیر مطلقاً در اختیار حاکم است (منتظری، بی تا، ۴۴/۱). سید علی سیستانی، در جواب به این استفتا که آیا حاکم شرع در محاکم قضایی می تواند در احکام کیفری این افراد که از نظر شرعی بالغ اند، ولی زیر سن قانونی ۱۸ سال هستند، تخفیفاتی قائل شود؟ می فرماید: «دست قاضی در مورد تعزیرات باز است» (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۲ش، ش ۷).

برای اثبات اینکه حاکم حق عفو تعزیر را دارد، می توان به روایات زیر استناد کرد:

۱. در معتبره سماعه آمده است: «سألته عن شهود زور، فقال: یجلدون حداً لیس له وقت و ذلک إلی الإمام و یطاف بهم حتی یعرفهم الناس و أما قوله تعالی: «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» (نور، ۵و۴)، قال: قلت کیف تعرف توبتهم؟ قال: یکذب نفسه علی رؤوس الناس حتی یضرب و یتستغفر ربه فإذا فعل ذلک فقد ظهرت توبته» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۵۸۴/۱۸). با این استدلال که این روایت و روایات مشابه، دلالت بر این مطلب دارند که مطلق تعزیر، در اختیار امام است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۰ق، ۳۵).

۲. در معتبره سکونی آمده است: «نزد امام برای کسی که توبه کرده باشد، در غیر حد شفاعت کن» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۳۰/۱۸). چنانکه ملاحظه می‌شود، روایت بیانگر این مطلب است که امام در غیر حدود که تعزیرات را نیز شامل می‌شود، می‌تواند شفاعت کند.

۳. در معتبره سلمه آمده است: «ابوعبدالله(ع) فرمود: اسامه بن زید در چیزهایی که حدی در آن نبود، شفاعت می‌کرد، تا اینکه کسی را نزد پیامبر(ص) آوردند که حدی بر او واجب بود و اسامه برای او شفاعت می‌کرد. پس رسول خدا(ص) فرمود: در حد شفاعت نکن» (همان، ۳۳۱/۱۸). چنانکه ملاحظه می‌شود، روایت فوق دلالت بر صاحب اختیار بودن امام در غیر حدود دارد؛ یعنی اگر امام مصلحت بداند، می‌تواند غیر حد را ببخشد و تعزیر نیز از حدود نیست.

سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که در تعزیرات نیز، برخی از جرایم مستقیماً مصالح و منافع بزه‌دیده را مورد تجاوز قرار داده، بدین وسیله برای متضرر، حقوقی را در جریان رسیدگی جزایی موجب می‌گردند. در این گونه موارد نیز بزه‌دیده اصولاً دارای نقش مؤثر و جدی است، به نحوی که عامل اصلی شروع تعقیب جزایی، درخواست او است (نجفی، ۱۳۶۲ش، ۵۵۰/۴۱). در این صورت، چنانچه بزه‌دیده، مجرم را نسبت به مجازات تعزیری عفو نماید، آیا باز هم مجرم قابل تعقیب است یا خیر؟

در این موضوع، برخی از فقها قائل به تفصیل شده و گفته‌اند: چنانچه عفو متضرر، بعد از ترافع امر در محکمه، واقع شده باشد، حاکم می‌تواند در صورت اقتضای مصلحت، عفو را بپذیرد و یا تعقیب کیفری را ادامه دهد؛ لیکن در عفو و گذشتی که قبل از مرافعه نزد حاکم صورت گرفته، اختلاف شده است. ماوردی در این باره می‌گوید: «اگر اجرای تعزیر به علت زیر پا گذاشتن حقی از حقوق مردم باشد، اگر آنان از حق خویش چشم‌پوشی کردند، ولی امر در اجرای تعزیر مجرم برای اصلاح وی و یا چشم‌پوشی از خطای او به عنوان عفو مختار است. اگر قبل از طرح دعوا نزد حاکم، دو طرف یکدیگر را عفو کردند، اجرای تعزیر برای حق خصوصی ساقط می‌گردد؛ لیکن در سقوط حق حکومت و اصلاح فرد اختلاف شده است. برخی چون ابوعبدالله زبیری گفته‌اند: تعزیر ساقط می‌گردد و حاکم نمی‌تواند مجرمی را که مورد عفو قرار گرفته، کیفر دهد؛ زیرا حدّ قذف که مجازاتی شدیدتر است، به عفو ساقط می‌گردد و در نتیجه حق تعزیر که مربوط به حکومت است، نیز ساقط می‌شود. اما رأی دیگر که اظهر از قول اول است، جواز تعزیر به‌رغم عفو، قبل از ترافع است؛ همچنان که قائل به جواز تعزیر، بعد از ترافع هستیم» (ماوردی، بی‌تا، ۲۸۲).

فضل‌الله بن روزبهان در این باره گفته است: «اگر از تعزیر عفو کند، تعزیر در اختیار امام است؛ اما اگر از قصاص یا حد عفو کند، امام حق تعزیر دارد» (فضل‌الله بن روزبهان، ۱۳۶۲ ش، ۳۱۲). به نظر می‌رسد، اختیار حاکم در تعزیرات، گسترده بوده و او در هر حالت حق تعزیر دارد.

مقام صالح برای عفو مجرمان

مراد این است که آیا در موارد ذکر شده، تنها قاضی معصوم حق عفو دارد؟ یا شامل قضات غیر معصوم نیز می‌شود؟ در صورت شمول، آیا فقط شامل ولی امر می‌شود، یا سایر قضات را نیز دربر می‌گیرد؟ با توجه به مطلب زیر، به وضوح خواهیم دید اختیار عفو مجرمان در عصر غیبت، به ولی امر (ولی فقیه) واگذار شده است:

دادرسی و قضاوت، منصبی حکومتی و شعبه‌ای از ولایت مطلقه الهیه است که به پیامبر(ص) و ائمه معصومان(ع) واگذار گردیده است و آن بزرگواران به نصب عام یا خاص، آن را به اشخاص دارای صلاحیت، تفویض کرده‌اند و در زمان غیبت، اعطای این سمت از شئون و اختیارات «ولی فقیه» است که به اعتقاد بسیاری از فقها دارای کلیه اختیارات حکومتی معصومان(ع) است، مگر در مواردی که به صراحت، استثنا یا از شئون عصمت معصومان(ع) محسوب گردد. در مورد عفو نیز علاوه بر اینکه عفو مجازات از شئون عصمت معصومان دانسته نشده است، بلکه در برخی از روایات، از واژه‌هایی چون والی استفاده شده که همان رئیس حکومت اسلامی (ولی فقیه) است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، ۳۳۱/۱).

به تعبیر دیگر، اگر معصومان(ع) در حیطه تصمیم‌گیرهای حکومتی خود، با در نظر گرفتن مصالح مختلف جامعه اسلامی، شیوه‌ای را در پیش گرفته‌اند، ولی فقیه هم می‌تواند در همین حیطه، با در نظر گرفتن همان مصالح و با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، شیوه دیگری را برگزیند. اما باید توجه نمود، اختیار عفو در عصر غیبت اختصاص به ولی فقیه داشته، سایر قضات مأذون از طرف او، حق عفو ندارند، مگر اینکه ولی امر، افزون بر مقام قضایی، اختیار عفو را نیز بر عهده آنها واگذار کند؛ زیرا ائمه معصومان(ع) عموماً در بیان مقام صالح برای عفو از واژه امام (ر.ک: همان، ۴۰/۲۸، ۴۱ و ۵۷؛ ۳۰/۱۸، ۲۵۰ و ۵۸۴) یا والی (همان، ۳۳۱/۱۸) استفاده کرده‌اند، نه از واژه قاضی.

نتیجه

۱. هر چند حاکم، حق عفو حدودی که حق الناس‌اند را ندارد، اما با توجه به اینکه حق الناس محض بودن حدی از حدود، قابل قبول نیست، بنابراین حاکم می‌تواند به واسطه حق الهی که در همه جرایم وجود دارد، مجرم را تعزیر کند، یا مورد عفو قرار دهد.

۲. در مورد حدودی که حقوق‌الله‌اند، صحیح‌تر این است که بگوییم: حاکم، به شرطی مجاز به عفو این حدود است که جرم به واسطه اقرار ثابت شده باشد، اما توبه مجرم شرط جواز عفو نیست، بلکه در غیر مورد توبه نیز چنانچه عفو مجرم به مصلحت بوده یا مفسده‌ای بر آن مترتب گردد، حاکم، حق عفو مجرم را دارد؛ زیرا، روایاتی که دلالت بر جواز عفو دارند، تنها مواردی را شامل می‌شوند که حدّ با اقرار ثابت شده باشد، نه با بیّنه. همچنین، دلیلی بر تقیید صحت عفو در صورت توبه، وجود ندارد؛ زیرا روایات وارده، مطلق بوده، دلالتی بر اشتراط توبه ندارند، بلکه دلالت بر جواز عفو، در صورت ثبوت جرم با اقرار دارند؛ خواه مجرم توبه کند، خواه توبه نکند.

۳. در مورد قصاص و دیات نیز باید گفت: چون این مجازاتها از حقوق‌الناس می‌باشند، بنابراین جز از سوی صاحبان حق و با اجازه آنها قابل عفو نیستند، اما با توجه به اینکه حاکم می‌تواند، برای هر جرمی، تعزیری قرار دهد، در صورتی که صاحب حق قصاص یا دیه، مجرم را عفو کند، حاکم می‌تواند او را در مقابل جرمی که مرتکب شده، محکوم به تعزیری متناسب با جرمش بنماید یا او را مورد عفو قرار دهد.

۴. هرچند اکثریت فقها معتقدند، عفو تعزیرات مطلقاً در اختیار حاکم است، اما باید گفت: در تعزیرات نیز، برخی از جرایم، مستقیماً مصالح و منافع بزه‌دیده را مورد تجاوز قرار می‌دهد، بنابراین عفو این مجازاتها نیز، همانند قصاص و دیات، جز از سوی صاحبان حق و با اجازه آنها مجاز نخواهد بود؛ زیرا به نظر می‌رسد، این قسم از تعزیرات نیز حق‌الناس بوده و چنین چیزی مقتضی حق‌الناس بودن و بر طبق قاعده است، اما باید توجه نمود، چنانچه متضرر، مجرم را نسبت به مجازات تعزیری، عفو نماید، حاکم می‌تواند، در صورت اقتضای مصلحت، عفو را بپذیرد، یا تعقیب کیفری را ادامه دهد.

۵. اختیار عفو، اختصاص به معصوم نداشته، بلکه در عصر غیبت، این امر در اختیار ولی فقیه است؛ زیرا در عصر غیبت، ائمه معصومان(ع)، منصب قضاوت را به ولی فقیه واگذار کرده‌اند و وی دارای تمامی اختیارات معصومان(ع) در این امر است، مگر مواردی که به صراحت، استثنا شده یا از شئون عصمت معصومان(ع) محسوب گردد. همچنین، علاوه بر اینکه اختیار عفو مجازاتها از شئون عصمت معصومان(ع) دانسته نشده، بلکه در برخی از روایات، از واژه‌هایی چون والی استفاده شده است که شامل ولی فقیه نیز می‌گردد.

۶. با توجه به ادله عقلی و نقلی، اختیار عفو در عصر غیبت، مختص ولی فقیه بوده، سایر قضات مأذون از طرف او، حق عفو ندارند، مگر اینکه ولی امر، افزون بر مقام قضایی، اختیار عفو را نیز بر عهده آنها گذشته باشد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آشتیانی، محمدحسن، کتاب القضاء، قم، هجرت، ۱۳۶۳ش.
- این‌ادریس حلی، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، المقنع، قم، مؤسسه الامام الهادی(ع)، ۱۴۱۵ق.
- ابن‌رشد، محمد بن احمد، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، قاهره، المكتبة الزهریة للتراث، ۱۴۱۱ق.
- ابن‌عابدین، محمدامین بن عمر، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- ابن‌فهد حلی، احمد بن محمد، المهذب البارع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- ابن‌قدمه، عبدالرحمن، المغنی، بیروت، دارالکتب العربی، بی‌تا.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- ابن‌همام، محمد بن عبدالواحد، فتح‌التقدیر، تهران، پیک طه، ۱۴۲۲ق.
- اصفهانی، محمد بن حسن، کشف‌الثام فی شرح قواعد الاحکام، قم، مکتبه آیة‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.
- انیس، ابراهیم، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- بندریگی، محمد، فرهنگ جدید عربی - فارسی، بی‌جا، اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- تبریزی، جواد، اساس الحدود و التعزیرات، قم، مهر، ۱۴۱۷ق.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة، بی‌جا، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰م.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- حسینی میلانی، علی، کتاب القضاء، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- حلبی، حمزة بن علی، غنیة النزوع، قم، مؤسسه الصادق(ع)، ۱۴۱۷ق.
- حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۴۰۳ق.
- حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۹ق.
- خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی‌تا.
- خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، دارالهادی(ع)، ۱۴۰۷ق.
- همو، معجم رجال‌الحديث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۳ق.
- رازی، ابوبکر بن عبدالقادر، مختار الصحاح، بیروت، دار و مکتبه الهادی، ۱۴۲۱ق.

- رشتی، میرزا حبیب، کتاب القضاء، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۱ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، کفایة الاحکام، قم، مدرسه صدر مهدوی، بی تا.
- سیوری حلی، جمال الدین مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائج فی مختصر الشرائع، بی جا، بی تا، ۱۴۰۴ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح الشرائع الاسلام، بی جا، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
- طباطبایی، علی بن محمد علی، ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل، قم، آل البیت (ع)، ۱۴۰۴ق.
- طرابلسی، قاضی عبدالعزیز بن براج، المهدب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- همو، المسوط فی فقه الامامیه، بی جا، المكتبة المرتضویه، ۱۳۵۱ش.
- همو، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، قم، قدس محمدی، بی تا.
- عراقی، ضیاء الدین، کتاب القضاء، بی جا، مهر، بی تا.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
- عوده، عبدالقادر، التشريع الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، بی جا، مكتبة دارالعروبہ، ۱۹۶۳م.
- فاضل آبی، زین الدین، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- فتحی بهنسی، احمد، مدخل الفقه الجنائی الاسلام، قاهره، دارالشروق، ۱۴۰۹ق.
- فضل الله بن روزبهان، سلوک الملوك، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲ش.
- فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم، دارالهجره، ۱۴۲۵ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع، پاکستان، المكتبة الحبیبه، ۱۴۰۹ق.
- گیلانی، عبدالرزاق، ترجمه مصباح الشریعه، تهران، پیام حق، ۱۳۷۷ش.
- ماوردی، ابوالحسن بن علی، الاحکام السلطانیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
- محقق حلی، ابوالقاسم، المختصر النافع فی فقه الامامیه، تهران، الهام، ۱۳۷۷ش.
- مرعشی، حسن، «توبه و نقش آن در سقوط مجازات از دیدگاه حقوق جزای اسلامی»، فصلنامه دیدگاههای حقوقی، سال اول، شماره ۳، ۱۳۷۵ش.
- مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، استفتائات فقهی - حقوقی، قم، دادرس، ۱۳۸۲ش.
- مروارید، علی اصغر، سلسله البناييع الفقهيہ (القضاء و الشهادات)، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ق.

- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، زرین، ۱۳۸۲ش.
- مفید، محمد بن محمد، المقنعه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، نشریه مکتب الاسلام، سال بیست و سوم، شماره ۹.
- منتظری، حسینعلی، کتاب الحدود، قم، دارالفکر، بی تا.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم، فقه القضاء، قم، مکتبه امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۸ق.
- موسوی گلپایگانی، محمدرضا، الدرر المنضود، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ش.
- هاشمی شاهرودی، «عفو الحاکم فی العقوبات»، مجله فقه اهل بیت (ع)، سال چهارم، شماره ۱۵، ۱۴۲۰ق.